

مثلاً آزمایش شده که اگر قسمتهای خاصی از مغز کبوتر را برداریم نمی‌میرد ولی بسیاری از معلومات خود را از دست می‌دهد، اگر غذا به او بدهند می‌خورد و هضم می‌کند و اگر ندهند و تنها دانه را در مقابل او بریزند نمی‌خورد و از گرسنگی می‌میرد! همچنین درپارهای از ضربه‌های مغزی که بر انسان وارد میشود، و یا به علل بعضی از بیماریها قسمتهائی از مغز از کار میافتد، دیده شده که انسان قسمتی از معلومات خود را از دست می‌دهد. چندی قبل در جرائد خواندیم که یک جوان تحصیل کرده بر اثر یک ضربه مغزی در یک حادثه که در نزدیکی اهواز رخ داد تمام حوادث گذشته زندگی خود را فراموش کرد و حتی مادر و خواهر خود را نمی‌شناخت، هنگامی که او را به خانهای که در آن متولد و بزرگ شده بود بردند کاملاً برای او ناآشنا بود! اینها و نظایر آن نشان می‌دهد که رابطه نزدیکی در میان فعالیت سلولهای مغزی و پدیده‌های روحی وجود دارد.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۵۹

- ۲ - هنگام فکر کردن تغییرات مادی در سطح مغز بیشتر میشود، مغز بیشتر غذا می‌گیرد، و بیشتر مواد فسفری پس می‌دهد موقع خواب که مغز کار تفکر را انجام نمیدهد کمتر غذا می‌گیرد این خود دلیل بر مادی بودن آثار فکری است.
- ۳ - مشاهدات نشان می‌دهد که وزن مغز متفکران عموماً بیش از حد متوسط است (حد متوسط مغز مردان در حدود ۱۴۰۰ گرم و حد متوسط مغز زنان مقداری از آن کمتر است) این نشانه دیگری بر مادی بودن روح است.
- ۴ - اگر نیروی تفکر و تظاهرات روحی دلیل بر وجود روح مستقل باشد باید این معنی را در حیوانات نیز بپذیریم، زیرا آنها هم در حد خود ادراکاتی دارند خلاصه آنها می‌گویند ما احساس میکنیم که روح ما موجود مستقلی نیست و پیشرفتهای معلوم مربوط به انسانشناسی نیز این واقعیت را تایید میکند. از مجموع این استدلالات چنین نتیجه می‌گیرند که پیشرفت و توسعه فیزیولوژی انسانی و حیوانی روز به روز این حقیقت را واضحتر می‌سازد که میان پدیده‌های روحی و سلولهای مغزی رابطه نزدیکی وجود دارد.

نقطه‌های تاریک این استدلال

اشتباه بزرگی که دامنگیر مادیها در اینگونه استدلالات شده این است که ابزار کار را با فاعل کار اشتباه کرده‌اند.

برای اینکه بدانیم چگونه آنها ابزار را با کننده کار اشتباه کرده‌اند، اجازه دهید یک مثال بیاوریم (دقت کنید).

از زمان گالیله باین طرف تحولی در مطالعه وضع آسمانها پیدا شد گالیله ایتالیائی به کمک یک عینک‌ساز موفق به ساختن دوربین کوچولوئی شد ولی البته گالیله بسیار خوشحال بود و شب هنگام که به کمک آن به مطالعه

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۶۰

ستارگان آسمان پرداخت، صحنه شگفت‌انگیزی در برابر چشم او آشکار گردید که تا آن روز هیچ انسان دیگری ندیده بود، او فهمید کشف مهمی کرده است و از آن روز به بعد کلیه مطالعه اسرار جهان بالا بدست انسان افتاد! تا آن روز انسان شبیه پروانه‌ای بود که فقط چند شاخه اطراف خود را می‌دید اما هنگامی که دوربین را به چشم گرفت، مقدار قابل ملاحظه‌ای از درختان اطراف خود را در این جنگل بزرگ آفرینش نیز مشاهده کرد.

این مساله به تکامل خود ادامه داد تا اینکه دوربینهای بزرگ نجومی ساخته شد که قطر عدسی آنها پنج متر یا بیشتر بود، آنها را بر فراز کوه‌های بلندی که در منطقه مناسبی از نظر صافی هوا قرار داشت نصب کردند، این دوربینها که مجموع دستگاه آنها گاهی به اندازه یک عمارت چند طبقه میشد عوالمی از جهان بالا را به انسان نشان داد که چشم عادی حتی یکمزارم آن را ندیده بود. حال فکر کنید اگر روزی تکنولوژی بشر اجازه ساختمان دوربینهایی به قطر یکصد متر با تجهیزاتی به اندازه یک شهر دهد چه عوالمی بر ما کشف خواهد شد؟! اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر این دوربینها را از ما بگیرد به طور قطع بخشی یا بخشهایی از معلومات و مشاهدات ما در باره آسمانها تعطیل خواهد شد، ولی آیا بیننده اصلی، ما هستیم یا دوربین است؟!

آیا دوربین و تلسکوپ ابزار کار ما است که بوسیله آن می‌بینیم و یا فاعل کار و بیننده واقعی است؟!

در مورد مغز نیز هیچکس انکار نمیکند که بدون سلولهای مغزی انجام تفکر و مانند آن ممکن نیست ولی آیا مغز ابزار کار روح است؟ یا خود روح؟!

کوتاه سخن آنکه: تمام دلائلی که مادیها در اینجا آورده‌اند فقط ثابت میکند که میان سلولهای مغزی و ادراکات ما ارتباط وجود دارد، ولی هیچکدام از آنها

اثبات نمیکند که مغز انجام دهنده ادراکات است نه ابزار ادراک (دقت کنید).

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۶۱

و از اینجا روشن میشود اگر مردگان چیزی نمی‌فهمند به خاطر این است که ارتباط روح آنها با بدن از بین رفته، نه اینکه روح، فانی شده است درست همانند کشتی یا هواپیمائی که دستگاه بی سیم آن همه از کار افتاده است، کشتی و راهنمایان و ناخدایان کشتی وجود دارند اما ساحل‌نشینان نمی‌توانند با آنها رابط‌های برقرار سازند، زیرا وسیله ارتباطی از میان رفته است.

دلائل استقلال روح

سخن از مساله روح بود و اینکه مادیها اصرار دارند، پدیده‌های روحی را از خواص سلول‌های مغزی بدانند و «فکر» و «حافظه» و «ابتکار» و «عشق» و «نفرت» و «خشم» و «علوم و دانشها» را همگی در ردیف مسائل آزمایشگاهی و مشمول قوانین جهان ماده بدانند، ولی فلاسفه طرفدار استقلال روح دلائل گویائی بر نفی و طرد این عقیده دارند که در ذیل به قسمت‌هایی از آن اشاره می‌شود:

۱ - خاصیت واقع‌نمائی (آگاهی از جهان برون)

نخستین سؤال که می‌توان از ماتریالیستها کرد این است که اگر افکار و پدیده‌های روحی همان خواص «فیزیکی‌شیمیائی» مغزند، باید «تفاوت اصولی» میان کار مغز و کار معده یا کلیه و کبد مثلاً نبوده باشد، زیرا کار معده «مثلاً» ترکیبی از فعالیت‌های فیزیکی و شیمیائی است و با حرکات مخصوص خود و ترشح اسیدهای غذا را هضم و آماده جذب بدن می‌کند، و همچنین کار بزاق چنان که گفته شد ترکیبی از کار فیزیکی و شیمیائی است، در حالی که مامی بینیم کار روحی با همه آنها متفاوت است. اعمال تمام دستگاه‌های بدن کم و بیش شباهت بیکدیگر دارند بجز «مغز» که وضع آن استثنائی است آنها همه مربوط به جنبه‌های داخلی است در حالی که پدیده‌های روحی جنبه خارجی دارند و ما را از وضع بیرون وجود ما آگاه می‌کنند.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۶۲

برای توضیح این سخن باید به چند نکته توجه کرد:

نخست اینکه: آیا جهانی بیرون از وجود ما هست یا نه؟ مسلمانچنین جهانی وجود دارد و ایده آلیستها که وجود جهان خارج را انکار می کنند و می گویند هر چه هست «مائیم» و «تصورات ما» و جهان خارج درست همانند صحنه هائی که در خواب می بینیم چیزی جز تصورات نیست، سخت در اشتباهند، و اشتباه آنها را در جای خود اثبات کرده ایم که چگونه ایده آلیستها در عمل رئالیست می شوند، و آنچه را در محیط کتابخانه خود می اندیشند هنگامی که به کوچه و خیابان و محیط زندگی معمولی قدم می گذارند همه را فراموش می کنند.

دیگر اینکه آیا ما از وجود جهان بیرون آگاه هستیم یا نه؟ قطعاً پاسخ این سؤال نیز مثبت است، زیرا ما آگاهی زیادی از جهان بیرون خود داریم، و از موجوداتی که در اطراف ما با نقاط دوردست است اطلاعات فراوانی در اختیار ما هست.

اکنون این سؤال پیش می آید آیا جهان خارج به درون وجود مامی آید؟ مسلماً نه، بلکه نقشه آن پیش ما است که با استفاده از خاصیت «واقع نمائی» به جهان بیرون وجود خود پی می بریم.

این واقع نمائی نمی تواند تنها خواص فیزیکوشیمیائی مغز باشد زیرا این خواص زائیده تائرات ما از جهان بیرون است، و به اصطلاح معلول آنها است، درست همانند تاثیر هائی که غذا روی معده مامی گذارد. آیا تاثیر غذا روی معده و فعل و انفعال فیزیکی و شیمیائی آن سبب می شود که معده از غذاها آگاهی داشته باشد، پس چطور مغز ما می تواند از دنیا بیرون خود با خبر گردد؟! به تعبیر دیگر: برای آگاهی از موجودات خارجی و عینی یک نوع احاطه بر آنها لازم است، و این احاطه کار سلولهای مغزی نیست، سلولهای مغزی تنها از خارج متاثر می شوند، و این تاءثر: همانند تائرسایر دستگاههای بدن از وضع

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۶۳

خارج است، این موضوع را ما به خوبی درک می کنیم. اگر تاءثر از خارج دلیلی بر آگاهی ما از خارج بود لازم بود ما با معده و زبان خود نیز بفهمیم در حالی که چنین نیست، خلاصه وضع استثنائی ادراکات ما دلیل بر آن است که حقیقت دیگری در آن نهفته است، که نظامش با نظام قوانین فیزیکی و شیمیائی کاملاً تفاوت دارد (دقت کنید).

دلیل دیگر که برای استقلال روح می‌توان ذکر کرد، مسئله وحدت‌شخصیت در طول عمر آدمی است.

توضیح اینکه ما در هر چیز شک و تردید داشته باشیم در این موضوع تردیدی نداریم که «وجود داریم».

«من هستم» و در هستی خود تردید ندارم، و علم من به وجودخودم به اصطلاح «علم حضوری» است، نه علم «حصولی» یعنی من پیش خود حاضرم و از خودم جدا نیستم.

به هر حال، آگاهی ما از خود روشنترین معلومات ما است و احتیاج و نیازی ابداً به استدلال ندارد، و استدلال معروفی که دکارت فیلسوف معروف فرانسوی برای وجودش کرده که: «من فکرمی کنم پس هستم» استدلال زاید و نادرستی به نظر می‌رسد، زیرا پیش از آنکه اثبات وجود خود کند دو بار اعتراف به وجود خودش کرده! (یکبار آنجا که می‌گوید «من») و بار دیگر آنجا که می‌گوید «می‌کنم» این از یکسو.

از سوی دیگر این «من» از آغاز تا پایان عمر یک واحد بیشتر نیست «من امروز» همان «من دیروز» همان «من بیست سال» قبل می‌باشد من از کودکی تاکنون یک نفر بیشتر نبودم، من همان شخصی هستم که بوده‌ام و تا آخر عمر نیز همین

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۶۴

شخص هستم، نه شخص دیگر، البته درس خواندم، باسواد شده‌ام، تکامل یافته‌ام، و باز هم خواهم یافت، ولی یک آدم دیگر نشده‌ام، و به همین دلیل همه مردم از آغاز تا پایان عمر مرا یک آدم می‌شناسند یک نام دارم یک شناسنامه دارم و...

اکنون حساب کنیم و ببینیم این موجود واحدی که سراسر عمر ما را پوشانده چیست؟ آیا ذرات و سلولهای بدن ما و یا مجموعه سلولهای مغزی و فعل و انفعالات آن است؟ اینها که در طول عمر ما بارها عوض می‌شوند و تقریباً در هفت سال یکبار تمام سلولهای تعویض می‌گردند، زیرا می‌دانیم در هر شبانه روز میلیونها سلول در بدن ما می‌میرد و میلیونها سلول تازه جانشین آن می‌شود، همانند ساختمانی که تدریجاً آجرهای آنرا برون آورند، و آجرهای تازه‌ای جای آن کار بگذارند این ساختمان بعد از مدتی بکلی عوض می‌شود اگر چه مردم سطحی متوجه نشوند، و یا همانند استخر بزرگی که از یک طرف آهسته

آهسته آب وارد آن می‌شود، و از طرف دیگر خارج می‌گردد، بدیهی است بعد از مدتی تمام آب استخر عوض می‌شود، اگر چه افراد ظاهربین توجه نداشته باشند و آن را به همان حال ثابت ببینند. به طور کلی هر موجودی که دریافت غذا می‌کند و از سوی دیگر مصرف غذا دارد تدریجا «نوسازی» و «تعویض» خواهد شد. بنابراین یک آدم هفتاد ساله احتمالاً ده بار تمام اجزای بدن او عوض شده است روی این حساب اگر همانند مادیها انسان را همان جسم و دستگاه‌های مغزی و عصبی و خواص فیزیکوشیمیائی آن بدانیم باید این «من» در ۷۰ سال ده بار عوض شده باشد و همان شخص سابق نباشد در حالی که هیچ وجدانی این سخن را نخواهد پذیرفت. از اینجاست روشن می‌شود که غیر از اجزای مادی، یک حقیقت واحد ثابت در سراسر عمر، وجود دارد که همانند اجزای مادی تعویض نمی‌شود و اساس وجود، را همان تشکیل می‌دهد و عامل وحدت شخصیت ما همان است.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۶۵

پرهیز از یک اشتباه

بعضی تصور می‌کنند سلولهای مغزی عوض نمی‌شوند و می‌گویند: در کتابهای فیزیولوژی خوانده‌ایم که تعداد سلولهای مغزی از آغاز تا آخر عمر یکسان است، یعنی هرگز کم و زیاد نمی‌شوند، بلکه فقط بزرگ می‌شوند، اما تولید مثل نمی‌کنند، و به همین جهت اگر ضایعه‌ای برای آنها پیش بیاید قابل ترمیم نیستند، بنابراین ما یک واحد ثابت در مجموع بدن داریم که همان سلولهای مغزی است، و این حافظ وحدت شخصیت ماست. اما این اشتباه بزرگی است، زیرا آنها که این سخن را می‌گویند، دوماه را با یکدیگر اشتباه کرده‌اند، آنچه در علم امروز ثابت شده این است که سلولهای مغزی از آغاز تا پایان عمر از نظر تعداد ثابت است، و کم و زیاد نمی‌شود. نه اینکه ذرات تشکیل دهنده این سلولها تعویض نمی‌گردند، زیرا همانطور که گفتیم سلولهای بدن دائماً غذا دریافت می‌کنند و نیز تدریجا ذرات کهنه را از دست می‌دهند، درست همانند کسی هستند که دائماً از یک طرف دریافت و از طرف دیگر پرداخت دارد، مسلماً سرمایه چنین کسی تدریجا عوض خواهد شد اگر چه مقدار آن عوض نشود، همانند همان استخر آبی که از یکسو آب به آن می‌ریزد و از سوی دیگر آب از آن خارج می‌شود، پس از مدتی محتویات آن به

کلی تعویض می گردد، اگر چه مقدار آب ثابت مانده است.
(در کتابهای فیزیولوژی نیز به این مسئله اشاره شده است به عنوان نمونه به کتاب هورمونها صفحه ۱۱ و کتاب فیزیولوژی حیوانی تالیف دکتر محمود بهزاد و همکاران صفحه ۳۲ مراجعه شود) بنابراین سلولهای مغزی نیز ثابت نیستند و همانند سایر سلولها عوض می شوند.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۶۶

۳ - عدم انطباق بزرگ و کوچک

فرض کنید کنار دریای زیبائی نشسته ایم چند قایق کوچک و یک کشتی عظیم روی امواج آب در حرکتند، آفتاب را می بینیم که از یکسو غروب می کند و ماه را می بینیم که از سوی دیگر در حال طلوع کردن است.
مرغهای زیبای دریائی دائما روی آب می نشینند و بر می خیزند، در یک سمت، کوه عظیمی سر به آسمان کشیده است.
اکنون، لحظاتی چشم خود را می بندیم و آنچه را دیده ایم در ذهن خود مجسم می نمائیم: کوه با همان عظمت، دریا با همان وسعت، و کشتی عظیم با همان بزرگی که دارد در ذهن ما مجسم می شوند، یعنی همانند تابلوی فوق العاده بزرگی در برابر روح ما یا در درون روح ما وجود دارند.
حالا این سؤال پیش می آید که جای این نقشه بزرگ کجا است؟ آیا سلولهای فوق العاده کوچک مغزی می توانند چنین نقشه عظیمی رادر خود بپذیرند؟ مسلما نه، بنابراین باید ما دارای بخش دیگری از وجود باشیم که مافوق این ماده جسمانی است و آن قدر وسیع است که تمام این نقشه ها را در خود جای می دهد.

آیا نقشه یک عمارت ۵۰۰ متری را می توان روی یک زمین چندمیلیمتری پیاده کرد؟

مسئله پاسخ این سؤال منفی است، چون یک موجود بزرگتر با حفظ بزرگی خود منطبق بر موجود کوچکی نمی شود، لازمه انطباق این است که یا مساوی آن باشد یا کوچکتر از آن که بتواند روی آن پیاده شود.
با این حال چگونه ما می توانیم نقشه های ذهنی فوق العاده بزرگی رادر سلولهای کوچک مغزی خود جای دهیم؟

ما می توانیم کره زمین را با همان کمربند چهل میلیون متریش در ذهن ترسیم کنیم، ما می توانیم کره خورشید را که یک میلیون و دویست هزار مرتبه

از کره زمین بزرگتر است و همچنین کهکشانهائی را که میلیونها بار از خورشید ما وسیعترند همه را در فکر خود مجسم کنیم، این نقشه‌ها اگر بخواهند در سلولهای کوچک مغزی ما پیاده شوند طبق قانون عدم انطباق بزرگ بر کوچک امکان پذیر نیست، پس باید به وجودی مافوق این جسم اعتراف کنیم که مرکز پذیرش این نقشه‌های بزرگ می‌باشد.

یک سؤال لازم

ممکن است گفته شود، نقشه‌های ذهنی ما، همانند «میکروفیلمها» و یا «نقشه‌های جغرافیائی» است که در کنار آن یک عدد کسری نوشته شده مانند: $1/1000000$ و یا $1/100000000$ که مقیاس کوچک شدن آن را نشان می‌دهد و به مامی‌فهماند که باید این نقشه را به همان نسبت بزرگ کنیم تا نقشه واقعی به دست آید، و نیز بسیار دیده‌ایم عکسی از کشتی غولپیکری گرفته شده که نمی‌تواند به تنهایی عظمت آن کشتی را نشان بدهد، و لذا قبل از گرفتن عکس برای نشان دادن عظمت آن انسانی را در عرشه کشتی قرار می‌دهند و عکس آن دو را با هم می‌گیرند تا بامقیاسه عظمت کشتی روشن شود.

نقشه‌های ذهنی ما نیز تصویرهای بسیار کوچکی هستند که بامقیاسهای معینی کوچک شده‌اند به هنگامی که به همان نسبت، آنها را بزرگ کنیم نقشه واقعی به دست می‌آید، و مسلماً این نقشه‌های کوچک می‌تواند به نوعی در سلولهای مغزی ما جای گیرد (دقت کنید).

پاسخ :

مساله مهم اینجا است که میکروفیلمها را معمولاً یا به وسیله پروژکتورها بزرگ می‌کنند و روی پرده‌ای منعکس می‌نمایند یا در نقشه‌های جغرافیائی عددی که زیر آن نوشته شده است به ما کمک می‌کند که نقشه را در آن عدد ضرب

کنیم و نقشه بزرگ واقعی را در ذهن خود منعکس نمائیم، حالا این سؤال پیش می‌آید که آن پرده بزرگی که میکروفیلمهای ذهنی ما روی آن به صورت عظیم منعکس می‌گردد کجا است.

آیا این پرده بزرگ همان سلولهای مغزی هستند؟ قطعاً نه. و آن

نقشه جغرافیائی کوچک را که ما در عدد بزرگ ضرب می کنیم و تبدیل به نقشه عظیمی می نمائیم، مسلما محلی لازم دارد، آیا می تواند سلولهای کوچک مغزی باشد.

به عبارت روشنتر: در مثال میکرو فیلم و نقشه جغرافیائی آنچه در خارج وجود دارد، همان فیلمها و نقشه های کوچک هستند، ولی در نقشه های ذهنی ما این نقشه ها درست به اندازه وجود خارجی آنها می باشند و قطعا محلی لازم دارند به اندازه خودشان و می دانیم سلولهای مغزی کوچکتر از آن است که بتواند آنها را با آن عظمت منعکس سازد.

کوتاه سخن اینکه: ما این نقشه های ذهنی را با همان بزرگی که در خارج دارند تصور می کنیم و این تصور عظیم نمی تواند در سلول کوچکی منعکس گردد، بنابراین نیازمند به محلی است و از اینجا به وجود حقیقی مافوق این سلولها پی می بریم.

۴ - پدیده های روحی با کیفیات مادی همانند نیستند

دلیل دیگری که می تواند ما را به استقلال روح و مادی نبودن آن رهنمون گردد این است که: در پدیده های روحی خواص و کیفیتهای می بینیم که با خواص و کیفیتهای موجودات مادی هیچ گونه شباهت ندارند، زیرا: اولاً: موجودات «زمان» می خواهند و جنبه تدریجی دارند. ثانياً با گذشت زمان فرسوده می شوند. ثالثاً قابل تجزیه به اجزاء متعددی هستند.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۶۹

ولی پدیده های ذهنی دارای این خواص و آثار نیستند، ما می توانیم جهانی همانند جهان فعلی در ذهن خود ترسیم کنیم، بی آنکه احتیاج به گذشت زمان و جنبه های تدریجی داشته باشد.

از این گذشته صحنه هایی که مثلاً از زمان کودکی در ذهن ما نقش بسته با گذشت زمان نه کهنه می شود و نه فرسوده، و همان شکل خود را حفظ کرده است، ممکن است مغز انسان فرسوده شود ولی با فرسوده شدن مغز خانه ای که نقشه اش از بیست سال قبل در ذهن ما ثبت شده فرسوده نمی گردد و از یکنوع ثبات که خاصیت جهان ماورای ماده است برخوردار است.

روح ما نسبت به نقشها و عکسها خلاقیت عجیبی دارد و در یک آن می توانیم بدون هیچ مقدمه ای هر گونه نقشی را در ذهن ترسیم کنیم، کرات آسمانی،

کهکشانشانها و یا موجودات زمینی دریاها و کوهها و مانند آن، این خاصیت یک موجود مادی نیست، بلکه نشانه موجودی مافوق مادی است. به علاوه ما می دانیم مثلاً $2 + 2 = 4$ شکی نیست که طرفین این معادله را می توانیم تجزیه کنیم یعنی عدد دو را تجزیه نمائیم، و یا عدد چهار را، ولی این برابری را هرگز نمی توانیم تجزیه کنیم و بگوئیم برابری دو نیم دارد و هر نیمی غیر از نیم دیگر است، برابری یک مفهوم غیر قابل تجزیه است یا وجود دارد و یا وجود ندارد هرگز نمی توان آن را دو نیم کرد. بنابراین، این گونه مفاهیم ذهنی قابل تجزیه نیستند و به همین دلیل نمی توانند مادی باشند زیرا اگر مادی بودند قابل تجزیه بودند و باز به همین دلیل روح ما که مرکز چنین مفاهیم غیر مادی است نمی تواند مادی بوده باشد بنابراین مافوق ماده است (دقت کنید).

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۷۰

آیه ۸۶ - ۸۷

آیه و ترجمه

۸۶ و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لا تجد لک به علینا وکیلا
۸۷ الا رحمة من ربک ان فضله کان علیک کبیرا

ترجمه :

۸۶ - و اگر بخواهیم آنچه را بر تو وحی فرستادیم از تو می گیریم سپس کسی را نمی یابی که از تو دفاع کند.
۸۷ - مگر رحمت پروردگارت (شامل حالت گردد) که فضل پروردگارت بر تو بزرگ بوده است.

تفسیر:

آنچه داری از برکت رحمت او است!

در آیات گذشته سخن از قرآن بود، دو آیه مورد بحث نیز در همین زمینه سخن می گوید.

نخست می فرماید: «ما اگر بخواهیم آنچه را بر تو وحی فرستاده ایم از تو می گیریم» (و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک).

«سپس کسی را نمی یابی که از تو دفاع کند» و آن را از ما بازپس گیرد (ثم لا تجد لک به علینا وکیلا)

پس این مائیم که این علوم را به تو بخشیده ایم تا رهبر و هادی مردم باشی، و

این مائیم که هر گاه صلاح بدانیم از تو باز پس می گیریم، و هیچکس را در این رابطه دخل و تصرفی نیست!

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۷۱

در پیوند این آیات با آیه قبل، علاوه بر آنچه گفته شد این احتمال نیز وجود دارد که در آخرین جمله بحث گذشته خواندیم «تنهابهره اندکی از علم و دانش به شما داده شده است».

و در آیات مورد بحث می خوانیم که خداوند حتی بهره ای را که از علم و دانش به پیامبرش داده است می تواند باز پس بگیرد، پس همه چیز شما حتی علم و آگاهی‌تان از سوی او است.

آیه بعد که به صورت استثناء آمده است می گوید «اگر ما این علم و دانش را از تو نمی گیریم رحمت پروردگار تو است» (الا رحمة من ربک). رحمتی است برای هدایت و نجات خودت و رحمتی است برای هدایت و نجات جهان بشریت و این رحمت در واقع دنباله همان رحمت آفرینش است. آن خدائی که به مقتضای رحمت عام و خاصش، انسانها را آفرید و لباس هستی که برترین لباس تکامل است در اندامشان پوشانید، همان خدا برای پیمودن این راه، به مقتضای رحمتش، به آنها کمک می کند، رهبرانی آگاه و معصوم، خستگی ناپذیر و دلسوز، و مهربان و پراستقامت برای هدایتشان مبعوث می نماید، همین رحمت است که ایجاب می کند هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نماند.

و در پایان آیه به عنوان تاکید، یا به عنوان بیان دلیل بر جمله سابق می گوید: «فضل پروردگار بر تو بزرگ بوده است» (ان فضله کان علیک کبیرا).

وجود زمینه این فضل در دل تو که با آب عبادت و تهذیب نفس و جهاد آبیاری شده از یکسو، و نیاز مبرم بندگان به چنین رهبری از سوئی دیگر، ایجاب کرده است که فضل خدا بر تو فوق العاده زیاد باشد:

درهای علم را به روی تو بگشاید، از اسرار هدایت انسان آگاہت سازد، و از خطاها محفوظت دارد، تا الگو و اسوه ای برای همه انسانها تا پایان

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۲۷۲

جهان باشی.

ضمناً ذکر این نکته نیز لازم است که جمله استثنائیه فوق با آنچه درآیه قبل آمده است ارتباط دارد، و مفهوم مستثنی و مستثنی منه چنین است «اگر ما بخواهیم می‌توانیم این وحی را که بر تو فرستاده‌ایم بگیریم ولی چنین نمی‌کنیم چرا که رحمت الهی شامل حال تو و مردم است».

روشن است که این گونه استثنایها دلیل بر این نیست که ممکن است خداوند عملاً روزی این رحمت را از پیامبرش بگیرد، بلکه دلیل بر آنست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز چیزی از خود ندارد، علم و دانش و وحی آسمانی او همه از ناحیه خدا و بسته به مشیت او است.

بعد ←

فرست ↑

قبل →